

خودشناسی در قرآن

سوره ی ججر، آیات ۵۱-۵۸

استاد حسین نوروزی

جلسه ی ۶۹ (۲۸ مهر ۱۴۰۲)

خداوند متعال در این آیات، ماجرای بازگشت فرشتگان نزد حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان می‌فرماید و ما را در جریان گفت‌وگوی بین فرشتگان و حضرت ابراهیم قرار می‌دهد.

معنای هدایت

قرآن برای هدایت بشر نازل شده است. معنای این هدایت چیست؟ اگر کسی حرفی بزند و کاری کند که عقل ما را رو بیاورد و نور عقل ما را زیاد کند، به این «هدایت» می‌گوییم. اما اگر کسی به علم و اطلاعات ما اضافه کرد، این اسمش هدایت نیست!

فرض کن شما به جلسه‌ی تفسیر قرآن می‌روی و در این جلسه اطلاعات زیادی را برای شما بیان می‌کنند و با اطلاعات و علوم فراوانی مواجه می‌شوی؛ خود را در مقابل این همه علوم و اطلاعات عاجز و ناتوان می‌بینی و با خود می‌گویی: «من این همه الفاظ، اصطلاحات، احادیث و آیاتی که خوانده شد را در کجای ذهنم جا بدهم؟ چطور آن‌ها را حفظ و نگهداری کنم و فراموش نکنم؟». چنین کاری، اسمش، هدایت نیست. زیرا شما را به هم ریخت و سر در گم کرد؛ طوری که تاریک شدی و در برابر این همه اطلاعات و علوم که یکباره بیان شد خود را گم کردی.

می‌گویی: «من چه خاکی به سرم بریزم با این همه علمی که شنیدم؟ من که هیچ‌کدام از آن‌ها را تا به حال بلد نبودم. من که از آن‌ها خبری ندارم!». مسحور گوینده و کثرت اطلاعات می‌شوی و خود را می‌بازی؛ به جای اینکه روشن شوی و فهم پیدا کنی و بگویی: «فهمیدم. عجب! من تا حالا این مسأله را نمی‌دانستم اما حالا متوجه شدم».

هدایت، روشنایی و روشنگری است؛ گرچه تنها یک نکته و یک مطلب باشد؛ بلغور کردن اطلاعات، خواندن آیات و روایات و بیان فلسفه و عرفان هدایت نیست. هدایت، روشن شدن است. شما ممکن

است که حادثه‌ای را مشاهده کنی و یک مرتبه مطالبی برای شما حل شود؛ در درون شما حقایقی رو بیاید و فهم شما باز شود؛ در این صورت شما هدایت شدی.

چه کسی می‌تواند هدایت کننده‌ی ما باشد؟

ما خیال می‌کنیم باید حتماً یک فرد هدایت کننده باشد تا ما هدایت شویم. البته نیاز به هدایت کننده هست؛ اما معنایش این نیست که هدایت شدن متوقف بر این است که حتماً پیغمبر یا امام معصومی باشد که ما را هدایت کند تا ما هدایت شویم. هدایت شویم یعنی فهم و شعور پیدا کنیم. آیا شما الان فهم و شعور نداری؟ اگر جرأت می‌کنی بگو: «ندارم!». همه می‌گویند: «من فهم و شعور دارم». آیا این فهم و شعوری که داری پیغمبر یا امام معصوم مستقیماً آن‌را به تو داده است؟ می‌گویی: «نه! خودم دارم می‌فهمم. فهمیدن چیزی نیست که کسی به من بدهد. فهمیدن چیزی است که خودم دارم». از بیرون به فهمیدن، اشاره، توجه و تذکر داده می‌شود. پیغمبر خدا نسبت به آن تذکر می‌دهد.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ^۱»

خداوند در این آیه دارد به پیامبرش می‌فرماید تو فقط تذکر دهنده‌ای. یعنی تو عقل کسی را زیاد نمی‌کنی. خودش عقل دارد؛ بلکه او را به عقلش رجوع می‌دهی. می‌گویی: «به عقل خودتان مراجعه کنید».

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»

آیا نمی‌خواهید تعقل و تدبّر کنید؟! آیا نمی‌خواهید بفهمید؟! به این تذکر و توجهی که به عقل شما داده می‌شود «هدایت کردن» می‌گوییم. البته مهم نیست این هدایت کننده چه کسی باشد. بالاترین مصداق هدایت کننده در عالم، انبیاء، ائمه معصومین و اولیاء الهی هستند. این بدان معنا نیست که شما از حوادث روزگار نباید درس و عبرت بگیری و نباید روشن و هدایت شوی. آیا حتماً باید پیغمبر بیاید و به تو بگوید؟ نه! انحصاری در کار نیست.

خدا مرحوم شیخ جعفر شوشتری را رحمت کند؛ درباره‌ی ایشان تعریف می‌کنند که با یاران خود سر درس می‌رفتند که در راه، الاغی را دیدند که دارد می‌آید. وقتی الاغ به آن‌ها رسید، کمی ایستاد و مکث کرد و چند لحظه‌ای به آقا شیخ جعفر نگاه کرد. آقا شیخ جعفر هم کمی به این الاغ نگاه کرد. بعد دیدند که آقا دارد گریه می‌کند. پرسیدند: «چرا گریه می‌کنی؟ مگر چه اتفاقی افتاد؟» گفت: «ندیدید این الاغ داشت چه چیزی به من می‌گفت؟» گفتند: «الاغ که حرف نمی‌زند». ببینید نگاه ما به هدایت‌کننده

^۱ سوره غاشیة، آیه ۲۱

چگونه است! می‌گوییم: «حتماً باید زبان داشته باشد؛ به زبان فارسی حرف بزند تا ما هدایت شویم!!». گفت: «این الاغ داشت به من می‌گفت: من که حیوان و الاغ هستم؛ بار امانتی که روی دوشم بود، به منزل مقصود رساندم و دارم برمی‌گردم. تو که ادعای انسان بودن و شیخ بودن را داری و عالم هستی، بار امانتی که خداوند روی دوش تو گذاشته است تا به منزل مقصود برسانی؛ آیا آن را رساندی؟ اصلاً به فکر آن هستی؟ اصلاً خود را چنین موجودی می‌بینی که من وقتی خلق شدم بار امانتی روی دوش من قرار گرفته است و باید آن را به سرمنزل مقصود برسانم؟!»

«وَأَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۲»

امانت را باید به اهل آن تحویل بدهی. این چه امانتی است که آسمان‌ها و زمین نتوانستند بار آن را به دوش بکشند؟

«آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند»

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»^۳

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت»

یک عمر زندگی می‌کنیم؛ فقط به فکر خوردن، خوابیدن، گشتن، کار کردن، درس خواندن و این‌ور و آن‌ور هستیم؛ برای اینکه امور دنیای ما اداره شود. ما موجودی هستیم که خداوند متعال برای ما مقصدی را تعیین کرده و بار امانتی را بر دوش ما قرار داده است که باید آن را به مقصد برسانیم. بی‌خودی پا به این دنیا نگذاشته‌ایم؛ بلکه هدف داریم. خدا برای ما هدف تعیین کرده است و هدف نهایی ما لقاء خداست. قرار است با خدا ملاقات کنیم. اما چقدر خودمان را آماده کرده‌ایم؟ چقدر این مسیر را طی کرده‌ایم؟ ما خیال می‌کنیم که حتماً باید موعظه کننده و نصیحت کننده، انسان باشد. یک حیوان هم می‌تواند انسان را نصیحت کند. بستگی به نصیحت شونده دارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«ما أَكْثَرَ الْعِبَرِ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارِ^۴»

^۲ سوره نساء، آیه ۵۸

^۳ سوره احزاب، آیه ۷۲

^۴ نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷

عبرت چقدر زیاد است اما عبرت گیرنده چقدر کم است. گیرنده‌های ما مشکل دارد. چرا گیرنده‌های ما مشکل دارد؟ چون دنبال آن نبوده و نیستیم. از همین الان شما دنبال آن باش بعد ببین در و دیوار با تو حرف می‌زنند. تمام عالم آیات الهی می‌شود. احتیاج به قرآن ندارد. البته بدین معنا نیست که قرآن بی‌فایده است. نه! علاوه بر آیات قرآن کریم، تمام موجودات عالم آیات الهی می‌شوند.

بالاترین آیه و هدایت‌کننده

اما در میان این آیات الهی، آیه الله العظمی، امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است. دقت کنید یک وقت خیال نکنید که لفظ آیت الله العظمی مخصوص مراجع تقلید است و برای ائمه استفاده نمی‌شود. آیت الله العظمی یعنی از همه آیات الهی و حتی از آیات قرآن هم بالاتر است که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین هستند. البته بقیه نیز به مراتب خودشان آیه و نشانه‌ی الهی به حساب می‌آیند.

تفاوت علم آموزی و هدایت

آیا بستگی به سواد شخص دارد؟ نه! هر چقدر که هدایت کننده‌تر باشند؛ آیه و نشانه‌ی بزرگ‌تری خواهند بود. آیه یعنی هدایت‌کننده؛ یعنی حقیقت را بهتر به شما نشان می‌دهد و عقل تو را شکوفاتر می‌کند. وقتی آیات قرآن را می‌خوانی، اطلاعات تو زیاد می‌شود؛ گاهی همه‌ی آیات قرآن را هم حفظ کرده‌ای اما فهم نداری. این‌ها آیه نیست بلکه اسم آن‌ها حجاب است. وقتی تاریخ می‌خوانی، اطلاعات تو بالا می‌رود؛ یعنی اگر امتحان تاریخ داشته باشی، بیست می‌شوی. هر طور امتحان بگیرند نمره‌ی تو بیست می‌شود؛ اما فهم پیدا نکرده‌ای و از تاریخ درس نگرفته‌ای. اما اگر از شخص دیگری امتحان تاریخ بگیرند، نمره‌اش صفر می‌شود اما از اولیاء خداست. تاریخ برای او هدایت و آیه شده است اما نمره‌ی شما که بیست شده است، هدایت نشده‌ای بلکه برای شما حجاب شده است. ما خیال می‌کنیم نمره‌ی بیست به معنای هدایت شدن است. در حالی که سواد مساوی با فهم و شعور نیست.

خدای متعال علاوه بر وجود پیامبران الهی که آن‌ها را برای هدایت ما فرستاده و آن‌ها را آیت الله العظمی قرار داده است؛ قرآن را هم نازل فرموده است. این مطلب را قرآن کریم بیان می‌فرماید. آیات الهی یعنی باید آیه و اشاره و هدایت‌کننده شود. در و دیوار این عالم همه آیات الهی است اما آیا برای ما آیه شده‌اند؟ آیا ما به عنوان آیه از آن‌ها استفاده کرده‌ایم؟ ما استفاده نکرده‌ایم. ما وقتی به آسمان نگاه می‌کنیم، عظمت آسمان ما را می‌گیرد و خودمان را می‌بازیم. وقتی به اعماق زمین، اقیانوس‌ها، حیوانات و گیاهان نگاه می‌کنیم، دست و پای خودمان را گم می‌کنیم و خودمان را می‌بازیم. این هدایت نیست. این ضلالت، گمراهی و تاریکی است.

فرد منبری که مرتب روی منبر آیه و حدیث می‌خواند؛ مرتب اشعار فلان شاعر را می‌خواند و مرتب قصه‌های تاریخی می‌گوید؛ در یک ساعت به اندازه‌ی یک کتاب حرف می‌زند؛ اما با خود فکر می‌کند و می‌گویی: «خدایا این چه گفت؟ من یک ساعت حرف گوش کردم اما آیا به عقل و فهم من چیزی اضافه شد؟ آیا حقیقتی برای من مکشوف شد؟ آیا چیزی را که نمی‌فهمیدم حالا فهمیدم که باید از این به بعد دیگر با آن فهم زندگی کنم؟ آیا چشم من را باز کرد؟» هر چقدر از ما بپرسند که «خُب چه گفت؟!» می‌گوییم: «اینقدر گفت که من اصلاً نتوانستم در حافظه‌ی خودم آن‌ها را حفظ کنم. مگر من کامپیوتر هستم؟ حفظ نکردم!!».

چیزهایی که ما تا حالا خیال می‌کردیم و اسم آن‌را هدایت گذاشته بودیم در واقع هدایت نیست. هدایت چیزی است که عقل ما را زیاد کند و فهم ما را بالا ببرد.

قرآن، کتاب هدایت

یکی از نکاتی که باعث می‌شود فهم ما بالا برود توجه به همین آیاتی است که الان خواندیم که خداوند متعال ماجرای گفت‌وگوی میان فرشتگان و حضرت ابراهیم علیه السلام را برای ما بیان می‌کند. قرآن کریم کتاب هدایت است. اصلاً آدم باید از قرآن اینگونه استفاده کند. به قرآن اینگونه نگاه کنیم که عقل ما را زیاد کند نه اینکه اطلاعات ما را بالا ببرد.

معنای عصمت

عقل ما اینگونه زیاد می‌شود که اگر از ما بپرسند: «آیا می‌شود پیغمبر خدا چیزی را نداند؟» می‌گوییم: «نه! نمی‌شود چیزی را نداند». «آیا می‌شود پیغمبر خدا کاری را انجام دهد که ما آن‌را کار بدی می‌دانیم؟» می‌گوییم: «نه! نمی‌شود. امکان ندارد. مگر می‌شود پیغمبر کار بد کند؟!» تا اینجا هنوز از عقل خودمان استفاده نکرده‌ایم. هنوز ظلمت و تاریکی ادامه دارد. اما اگر عمیق‌تر شدی؛ پیغمبر خدا که معصوم است؛ معصوم هم یعنی اینکه نمی‌شود چیزی را نداند؛ نمی‌شود کاری را انجام بدهد که «از نظر ما» آن کار غلط و اشتباه است؛ آیا معنای عصمت این است؟ خیر! معنای عصمت این است که پیغمبر خدا که معصوم است، کاری که خلاف «عقل» است انجام نمی‌دهد. کاری انجام نمی‌دهد که مخالف رضایت و خشنودی خدا و موجب خشم خدا باشد. درحالی‌که ما می‌گوییم: «مگر فرق دارد؟ ما هم گفتیم که پیغمبر نباید اشتباه کند. پیغمبر همه چیز را می‌داند. مگر این دو تعریف با هم فرق دارد؟» بله فرق دارد. فرق آن کجا ظاهر می‌شود؟ جایی که حضرت خضر (ع) سر آن بچه را می‌برد و صدای حضرت موسی (ع) در می‌آید و می‌گوید: «چرا این کار را کردی؟ چرا بچه‌ی بی‌گناه را کشتی؟» ما خیال می‌کنیم

هیچ وقت، هیچ کجا، به هیچ قیمتی و به هیچ وجه نباید یک بچه‌ی بی‌گناه کشته شود. در نتیجه وقتی می‌بینیم حضرت خضر این کار را می‌کند به او ایراد می‌گیریم. چرا؟ چون معنایی که از عصمت در ذهن ما وجود دارد غلط است. معنای عصمت این نیست که کارهایی را انجام نمی‌دهد؛ بلکه معنای عصمت این است که خلاف عقل و حق و رضای خدا کاری انجام نمی‌دهد.

اکثر مردم دنبال حق و هدایت نیستند!

این حرف برای عموم مردم سنگین و ثقیل است. چرا؟ چون مردم با خدا و حق کاری ندارند. مردم می‌خواهند زندگی کنند. می‌گویند: «ما می‌خواهیم زندگی کنیم. غذایی پیدا کنیم و بخوریم. جایی داشته باشیم بخوابیم. امنیت، آسایش، راحتی، عشق و کیف و حال می‌خواهیم». کاری با حق ندارند که حق چه اقتضاء می‌کند و خدا چه می‌خواهد.

تعریف می‌کنند که شخصی ذکر «اللهم عجل لولیک الفرج» را خیلی می‌گفت و ظهور امام زمان را طلب می‌کرد. وقتی در خواب امام زمان علیه السلام را دید؛ حضرت به او گفت: «آیا من را صدا می‌زدی؟» گفت: «بله!» گفت: «خُب من هم آمدم». گفت: «هر چه بفرمایید من عمل می‌کنم». حضرت یکی یکی شروع کرد: «این خانه‌ای که در آن نشستی برای فلانی بود و از اصل، پایه و ریشه مال تو نیست. این زنی که تو داری، خواهر رضاعی تو محسوب می‌شود و زن تو نیست. اموالی که جمع کرده‌ای از فلان جا بوده است». آن شخص یک مرتبه گفت: «اصلاً تو چه کسی هستی اینجا آمده‌ای؟ آیا امام زمان هستی؟ بی‌خود می‌کنی می‌گویی من امام زمان هستم. امام زمان حرف‌های خوب خوب می‌زند. امام زمان باید بگوید این چیزهایی که داری خوب است. اموال همسایه هم متعلق به تو است!!».

ما دنبال چنین حقی می‌گردیم. اگر به خودمان مراجعه کنیم، می‌بینیم و می‌فهمیم واقعاً امام زمانی که بگوید: «پول بده!» امام زمان نیست. امام زمانی که به ما پول می‌دهد، او امام زمان است؛ ما این را می‌خواهیم. چرا اینقدر می‌گوییم: «یا صاحب الزمان عَجَل عَجَل عَجَل»؟ برای چه اینقدر می‌گوییم: «زود بیا»؟ برای اینکه نگاه می‌کنیم و می‌بینیم وضع معیشتی ما تنگ است. کسانی که وضعشان خوب است نمی‌گویند. آنها که کاری ندارند. می‌گویند: «ما که وضعمان خوب است». کسانی که وضعشان خوب نیست، دائم ناله می‌زنند: «یا صاحب الزمان ادرکنی، ادرکنی». ادرکنی یعنی به داد پول، خانه و زندگی من برس؛ یعنی نیازهای من را برآورده کن. نیازهای من چیست؟ همین چیزهای مادی و دنیایی نیازهای من است. یا صاحب الزمان بیا و به داد ما برس که ظالم را از بین ببری. برای چه ظالم را از بین ببری؟ برای این که دارد به من ظلم می‌کند. اما اگر من خودم ظالم هستم و دارم به دیگری ظلم می‌کنم، خُب اگر

بیاید، من را هم از بین می‌برد و جلوی ظلم من را هم می‌گیرد. اما امام زمانی که بیاید و بخواهد جلوی ظلم من را بگیرد، این امام زمان نیست.

سود و زیان خود ما

ملاک و معیار و میزان ما برای حق و باطل، خدا، عقل و فهم نیست؛ بلکه خواسته‌های دلمان است. دلمان می‌خواهد اینطوری و آنطوری باشد. نگاه نمی‌کنیم ببینیم چه چیزی حق و درست است هر چند که به ضرر من باشد. اصلاً ضرر و سود من در حق و باطل است و در منافع مادی و دنیایی مربوط به مرکب و متعلقات مرکب من نیست. **سود و زیان دنیایی که سود و زیان من نیست. حق و باطل است که سود و زیان من است.** اگر با حق باشم این به نفع من است حتی اگر همه‌ی نعمت‌های دنیا از من گرفته شود؛ یعنی بمیرم. در صورتی که با حق نباشم و با باطل باشم، اگر همه‌ی نعمت‌های دنیا را هم داشته باشم، باز هم به ضرر من است. ما سود و زیان خودمان را اینگونه معنا نمی‌کنیم. بنابراین می‌بینیم تحمل شخصیتی مانند امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام برای مردم زمانه‌ی خود، چقدر دشوار و مشکل است. حضرت می‌فرماید:

«لا یونسُکَ إِلَّا الْحَقُّ»

دنبال هیچ چیزی جز حق نباش. هیچ چیز جز انس با حق مایه‌ی آرامش تو نباشد. ما آرامش خودمان را از چه چیزی، از چه کسی و از کجا می‌گیریم؟

تفکیک خود از مرکب

وقتی غذای خوبی می‌خوریم، آرامش پیدا می‌کنیم. این آرامش برای مرکب ماست. خود تو نیستی. تو با مرکب خود یکی شده‌ای. ما سوار بر مرکب هستیم. این مرکب غذا می‌خورد، شما احساس سیری می‌کنی؛ این غلط است. چه زمانی معلوم می‌شود غلط است؟ بعضی از افراد که خدا آن‌ها را دوست دارد یعنی خودشان می‌خواهند، در همین دنیا به آن‌ها نشان می‌دهد. دنبال دنیا، عشق، کیف و حال می‌روند بعد می‌بینند نه نشد. آرامشی را که باید پیدا می‌کردند پیدا نکرده‌اند. کسانی هم که خدا آن‌ها را دوست ندارد یعنی خودشان نمی‌خواهند دنبال عشق و حال می‌روند و احساس آرامش هم می‌کنند. می‌روند و تا موقع مردن غافل می‌مانند. وقت مردن نگاه می‌کنند و می‌بینند هیچ چیز دستشان نیست. همه چیزهایی که اسم آن‌ها را آرامش گذاشته بودند، رفت و چیزی از آن باقی نمانده است. آرامش خود را از خوردن می‌گرفت. خُب وقتی که مردی چه می‌خواهی بخوری؟ با کجای خود می‌خواهی بخوری؟ شخص

محتضر که هنوز نمرده است، وقتی غذا در گلوی او بریزی خفه می‌شود. نباید غذا به او بدهیم. از همان موقع شروع می‌شود. آب در گلوی او بریزی خفه می‌شود و زودتر می‌میرد.

آیا این بدان معنا است که ما نباید غذا بخوریم؟ خیر؛ می‌گوییم غذای ما این نیست. این غذای مرکب و الاغ ماست.

خستگی ناپذیری

خدا علامه محمد تقی جعفری (رضوان الله تعالی) را رحمت کند. می‌فرمود: اوایل طلبگی به نجف رفتم. دنبال درس بودم. پای درس آقا شیخ مرتضی طالقانی رفتم. دیدم که نشسته و هیچ کسی هم نیست. به ایشان عرض کردم که آقا من خدمت شما آمده‌ام درس بگیرم. همینطور که نشسته بود گفت: «خودش رفته، خرش مانده» دیگر هم چیزی نگفت. گفتم: «خُب لابد حالش به جا نبوده؛ الان پرت و پلا می‌گوید». فردا دوباره آمدم و گفتم که آقا من خدمت شما آمده‌ام می‌خواهم درس بخوانم. باز گفت: «خودش رفته، خرش مانده». پس فردا آمدم دیدم تشییع جنازه است. تشییع جنازه ایشان بود. گفتند مرحوم شده است. آنجا فهمیدم که عجب! معنای «خودش رفته، خرش مانده» این بود که **تعلق روح از بدن رفته و این مردنی است. این خرش است. اینکه نگاه می‌کنی، مرکب و بدن اوست.** این خود تو نیستی. همه‌ی وقت و عمر خودمان را گذاشتیم که به خرمان برسیم. یک خر پرور خیلی مشتی درست کرده‌ایم.

(حالا البته من که به خرهای شما نگاه می‌کنم خیلی هم پرور نیست. همه پژمرده و ژولیده هستید. آدم، ورزشکاران را که می‌بیند بدن‌سازی رفته‌اند و به جسم خود رسیده‌اند؛ با خود باید بگوییم: به خودمان که نرسیدیم لاف‌ل به خر خودمان برسیم. حواسمان به خرمان هم نیست. ببین چقدر غافل هستیم).

«خَسِر الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ»⁵

«در دنیا و آخرت زیانکار است»

البته شما را نمی‌گوییم. شما که اصلاً خودتان رفتید، خرتان مانده است.

«خَسِر الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» به کسی می‌گویند که به جسم و دنیای خود نمی‌رسد به آخرت هم کاری ندارد. لاف‌ل به جسم خود رسیدگی کن. اما کسی که آخرت دارد باید جسم، دنیا و خر او هم سر پاتر باشد.

⁵ سوره حج، آیه ۱۱

مدیریت خود

به مدرسه‌ای رفتم که می‌خواستیم اسم فرزندم را در آن بنویسم. با مسئول آنجا روبه‌رو شدم و گفتم: «می‌خواهم اسم بچه را در این مدرسه بنویسم. می‌خواهم ببینم مربی‌های شما و کسانی که می‌خواهند بچه‌های ما را تربیت کنند، خودشان را تربیت کرده‌اند؟!». ببینید مثلاً یک معلم سر کلاس می‌آید و می‌خواهد کلاس را مدیریت کند. ناظم می‌خواهد یک مدرسه را مدیریت کند. رئیس منطقه آموزش پرورش می‌خواهد یک منطقه یا یک کشور را مدیریت کند آیا او خود را توانسته است مدیریت کند؟ گفتم: «اگر با خودش درگیر نیست، اسم این بچه را بنویس اما اگر با خودش درگیر است من خواهش می‌کنم دست از تربیت بچه‌ی من بردارد. بچه‌ی من را تربیت نکند. چه کار دارید؟ درستان را بدهید و بروید». خیلی آدم پخته‌ای بود. نگاهی به من کرد و گفت: «اینکه می‌گویی، مگر پیدا می‌شود؟ مگر پیدا می‌شود کسی که با خودش درگیر نباشد و تمام نیروهای درونی خود را مدیریت کرده باشد و هرکدام را سر جای خود قرار داده باشد و در درون خود به صلح و آرامش رسیده باشد؟» حُب این شخص می‌تواند جامعه را مدیریت کند. اما اگر هنوز در درون خود درگیر باشد درگیری‌های درون خود به بیرون سرایت می‌کند. می‌زند جامعه را از بین می‌برد.

چگونه به قرآن مراجعه کنیم؟

وقتی ما آیات قرآن را می‌خوانیم اگر دنبال این نباشیم که اطلاعات خودمان را زیاد کنیم؛ دنبال این باشیم که عقلمان را زیاد کنیم؛ هدایت می‌شویم و فهم ما بالا می‌رود. قرآن که کتاب علمی نیست. یعنی خداوند متعال این آیات را نازل نکرده است که اطلاعات ما زیاد شود. مثلاً بگویند که: «قرآن چند آیه دارد؟» ما هم حفظ کنیم و مثلاً بگوییم اینقدر آیه دارد. چند سوره دارد؟ اینقدر سوره دارد. چند کلمه‌ی الله در آن به کار رفته است؟ آیا قرآن برای این نازل شده است؟ برای اینکه اطلاعات ما اضافه شود؟ آیا خداوند قرآن را نازل فرموده است برای اینکه از ما بپرسند که اصحاب کهف چند نفر بوده‌اند و ما باید این را بلد باشیم؟! سگی که با همراه آنها رفته بود، ماده بود یا نر؟ اصلاً قرار این نیست.

ما برای اینکه تفسیر قرآن را بفهمیم سراغ کتاب‌های تفسیر می‌رویم و فقط می‌خوانیم و حفظ می‌کنیم بعد پیش خودمان می‌گوییم: «ما تفسیر قرآن یاد گرفتیم». آیا اسم این کار هدایت است؟ ما نور پیدا کردیم یا ظلمت؟ این سیاهی است. چقدر فهم تو بالا رفت؟ چقدر خود را پیدا کردی؟ آیا در شائد، گرفتاری‌ها و حوادث روزگار، خود را گم نمی‌کنی؟ حقیقت دنیا را شناختی یا هنوز ظاهر دنیا تو را فریب می‌دهد؟!

خوابِ دنیا

ما که این ظاهر هم نیستیم. دنیا هم تمام شد. اگر می‌گویی: «نه! هنوز تمام نشده است؛ من الان بیست یا سی سال دارم. حالا هنوز وقت مانده است». معلوم می‌شود فریب خورده‌ای.. **دنیا تمام شده گویا که از اول نبود است**⁶. غیر از شما هیچ چیزی نیست. همه چیز کشک است. دنیا تمام شده است. چه زمانی این مطلب را می‌فهمی؟ وقتی که از خواب غفلت بیدار می‌شوی و می‌بینی که همه چیز بی‌خود بوده است. خواب و سرابی بیش نبود. چقدر غصه خوردی؟! غصه‌ی چه چیزی را خوردی؟ اگر در خواب برای تو اتفاق‌های ناجور، بد و ناگوار اتفاق بیفتد، آیا ناراحت می‌شوی؟ نه! می‌گویی: «خواب بوده است. مهم نیست!!». از خواب که بیدار می‌شوی همه‌ی آن خواب یک جا با هم تمام می‌شود. بنابراین گفت: «خودش رفته و خرش مانده». علامه محمدتقی جعفری می‌فرمود: «از آن موقعی که من این را شنیدم و تشییع جنازه‌ی آقا شیخ مرتضی طالقانی را دیدم، تا الان هنوز خسته نشده‌ام» یعنی **خستگی‌ناپذیر شده‌ام. نه اینکه بدنم خسته نشود. بدن خسته می‌شود و نیاز به خواب و استراحت دارد. اما خودم خسته نشده‌ام.**

به من چه؟

گاهی ما خوابمان را هم کردیم؛ غذایمان را هم خوردیم. همه چیزمان مرتب است اما می‌گوییم: «خدایا خسته شدم». از چه چیزی خسته شدی؟ کاری انجام ندادی که! می‌گویی: «دیگر تحمل ندارم. دیگر نمی‌توانم؛ کم آوردم». ایشان می‌فرمود: «از موقعی که این را دیدم، فهمیدم که حساب خودم از خرم جدا است». مصیبت‌ها به من چه ربطی دارد؟ به خرم ربط دارد. من مستقیم از خود ایشان شنیدم. گفت: «خستگی از وجود من رفت. خستگی معنا ندارد». مرکب تو خسته می‌شود. تو چرا خسته شدی؟ **چرا خستگی مرکب تو به خود تو سرایت کرده است؟ بخاطر اینکه خود تو با خرت یکی شده است.** تا وقتی ما یکی هستیم، اینطوری می‌شود؛ اما وقتی حسابتان را از هم جدا کردی، می‌فهمی و خود را پیدا می‌کنی؛ خستگی خر تو به خود تو منتقل نمی‌شود؛ می‌گویی: «به من چه ربطی دارد؟»

«کارها گر شده دشوار، به من چه به تو چه؟ حق گشاید گره از کار؛ به من چه به تو چه؟»

صاحب ما غم دین می‌خورد ای دل چه به من؟ کو بود بر همه غمخوار؛ به من چه به تو چه؟»

⁶ آخرین نامه‌ی امام حسین علیه السلام از کربلا به برادرش محمد حنفیه:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ
أَمَّا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَنْزَلْ وَ السَّلَامُ
اما بعد، گویا دنیا نبوده و پیوسته آخرت بوده است.